

روضه‌ای با عطر نان قاق

یادی از تکیه ۱۱ساله «آقای شاه» در محله سرشور که بخشی از خاطرات محرمی مردم و هویت این شهر است

لیلا کوچک‌زاده

نه تنها در خاطرات مشهدی‌های قدیم، که در تاریخ این شهر، نام «روضه خاندان شاه حیدری» یک نماد هویتی است که بیش از یک قرن است در محله سرشور جان دارد و نفس می‌کشد. تکیه‌ای که نامش را از اسم برپاکننده‌اش، «سیداسماعیل شاه حیدری» معروف به «آقای شاه» وام‌گرفته و نشان این وام‌داری رامی‌توان در ماجرایب شیرین و شنیدنی جست‌وجو کرد؛ روایت است که آقای شاه را مشهدی‌هاییبه دلیل



قاجار- و ابل پهلوی) بوده است و عموم طبقات، کوچک و بزرگ می‌شناختندش و به او احترام می‌گذاشتند. پیرمرد لاغر اندام، راست قامت و قوی هیکل با ریش و سبیل کم پشت حنایی رنگ، چشمان نافذ خاکستری و درخشان، گونه و پشت پلک‌های پف کرده و پوست سفید و جذاب. یک عمامه بزرگ سبز پسته‌ای به سر می‌پچیده، شال سبزرنگی را هم به کمر می‌بسته که بالای آن لباده گرانبهایی می‌پوشیده است.

نعلین زرد رنگی به پای می‌کرد، عبای نازکی به دوش می‌انداخت و هر دو دستش را از آستین بیرون می‌آورد.

بقیعی امابه دسته ترکه آقای شاه هم اشاره کرده و نوشته است: او یک دسته ترکه ارغوان به دست چپش می‌گرفت و پیشاپیش تنی چند از هوادارانش به راه می‌افتاد. گاه‌گاهی می‌ایستاد، نفسی تازه می‌کرد و با صدای بلند می‌گفت: «حیدر! به همین دلیل مردم او را «سید حیدری» می‌نامیدند. سید حیدری هر روز با چنین هیئت و موکب پرهیبتی از یکی از محله‌ها می‌گذشت و مردم هم به قصد استشف‌ا و استفاده از برکت و تقدس ترکه‌ها به استقبالش می‌رفتند و حتی بر یکدیگر پِیشی می‌جستند. او هم دست راستش را برای بوسیدن پیش می‌آورد و ترکه‌های دست چپش را آهسته به سر و گردن مستقبیلن می‌زده است.

سید حیدری همچنین در مقابل اولین تاوایی مسیر می‌ایستاد و با اشاره انگشت، چند دندان را یگان

می‌گرفت و به هر کدام یکی می‌داد و حیدر گویان دوباره به راه می‌افتاد.

● چای شیرین با شحبه قند

در کتاب «مزار میر مراد»، درباره منزل و تکیه آقای شاه در محله سرشور نیز گفته شده که این دومکان به هم مربوط بوده اند. بقیعی می‌نویسد: یک در تکیه ایشان به سوی قبرستان میرهواباز می‌شد و یکی به کوچه سرشور. این تکیه از سایر تکایای شهر بزرگ تر و مجلل تر بود. چند روز پیش از آغاز دهه عاشورا دو ستون خیلی بلند و قطور در دو نقطه حسینییه برپا می‌داشتند. روی آن را با چند قطعه چادر بسیار بزرگ و پر نقش و نگار می‌پوشانیدند. همه دیوارها و منبر را سیاه پوش می‌کردند. طاقه‌های پارچه قلمکار حاوی اشعار مربوط به ایام عزاداری را به لبه‌یام و جرز دیوارها و طول ستون‌ها می‌آویختند.

تعداد زیادی بیرق مخمل سیاه ملیله دوزی شده و شمایل ائمه اطهار و تصاویر و مناظری از میدان کربلا و مجلس یزید و تابلو خیلی بزرگی از قیام مختار و پر طاووس و شتر مرغ در جاهای مناسب نصب می‌کردند. مقابل منبر و بین دو ستون وسط حسینییه، سکوی وسیعی برای شبیه‌خوانی می‌ساختند و همه جا را قالی می‌انداختند.

خود آقای شاه و علما و روحانیون در یک ردیف نزدیک در ورودی پشت به دیوار می‌نستند.

دسته‌های سینه زن و زنجیر زن هم گاه‌گاهی به اینجا می‌آمدند. سه روز مانده به عاشورا نیز شبیه‌خوانی می‌کردند. روی سکوی وسط تکیه، داستان نبرد و شهادت امام حسین^(ع) و سایر شهدای دشت کربلا را نمایش می‌دادند. ظهر عاشورا خود آقای شاه و پسرانش با یقه دریده و سر و صورت گل‌آلود به صحنه می‌آمدند و نوحه می‌خواندند و همه را به گریه و زاری می‌انداختند.

در کتاب آمده است که در این تکیه برخلاف جاهای دیگر به مستمعین بزرگ و کوچک، یک استان بزرگ چای شیرین و مقداری نان قاق می‌دادند. داخل هر استان کم‌پنج حبه قند می‌انداختند. ظاهر هیچ واعظ و روضه‌خوان و مداح و تعزیه‌گردانی از آقای شاه پول نمی‌گرفته است و همه داوطلبانه و افتخاری به آنجا می‌رفته‌اند؛ زیرا او خود مکت و درآمد معینی نداشته است که بتواند هزینه این امور را بپردازد اما ارادتمندانش بسیار بوده‌اند.

● خوشحال بودیم که ترکه می‌خوریم!

شهرت ترکه‌های آقای شاه بسیار زیاد است تا جایی که می‌گویند هر کس که آقای شاه را دیده، از آن ترکه‌ها نیز در یادش است. اما بیشتر این افراد دیگر در قید حیات نیستند. حسین بهرامی، یکی از سن و سال دارهای خیابان ارگ، امارد قید حیات است و می‌رویم سراغش. او می‌گوید: سیدی بوده به نام شاه حیدری که شال سبزی می‌پست و بنده خوب خدا بود. ترکه‌ای داشت که آهسته حرکت می‌داد و به دیگران می‌زد. مردم اعتقاد داشتند اگر این ترکه به آن‌ها بخورد، حتما حاجتشان را می‌گیرند. ما هم آن زمان دانش‌آموز بودیم. هر روز که امتحان داشتیم، صبح می‌رفتیم و می‌ایستادیم تا بیاید. بعد هم طوری در کنارش حرکت می‌کردیم تا ترکه به ما بخورد و دعا می‌کردیم که قبول شویم.

● ربيع‌الثانی ۱۳۳۸ هجری قمری، روزنامه رعد

از قرار مذکور یکی از روس‌ها تقاضا کرده است که می‌خواهم به دین اسلام مشرف شوم. برای والی ایالت هم در این باب پیغام فرستاده بود، لہذا امشا ر الیہ را به محضر آقای آیت... زاده فرستاده. از روی نہایت رغبت و اختیار قبول اسلام نموده.

اسم روسی او را هم تغییر داده. اسماعیل گذاردہ شد.

مرض آنفولانزا، مشهد. چند روز است مرض آنفولانزا شیوع پیدا کردہ. غالب اہالی مبتلا می‌شوند. عوارض این مرض شبیہ به عوارضی است کہ در آنفولانزای سال گذشتہ دیدہ می‌شد و اغلب بہ ذات الریہ منجر و موجب ہلاک می‌شود. راپورت‌های مریضخانه و صحیہ‌های رسمی از صد نفر،

سیل کال قره‌خان که عیدگاه را برد



محمود نظرانچهر تاریخ‌نویس

نشسته بودم. نهر نادری هم از باغ ما رد می‌شد. سیل که آمد، آب تا لب ایوان خانه ما بالا آمد. فقط ۲۰ دقیقه باران آمده بود و آن سیل نهنگ درست شد. خیابان رازی امتداد کال قره‌خان است. زندان سابق در خیابان جم هم کنار کال قره‌خان بود. برادرم وقتی دعوائی کرده و چند نفر را لتو پار کرده بود و بازداشت کرده بودند و ما همین جا به دیدنش می‌رفتیم. ساختمان زندان سابق تا همین اواخر بود. بعد ها زندان جدید را در وکیل آباد ساختند. آن سال که سیل آمد، دیوار زندان را خراب کرد. عده‌ای از زندانی‌ها فرار کردند. خودشان را انداخته بودند در آب سیل و رفته بودند. عده زیادی از آن‌ها مردند. آب سیل شوخی ندارد. با آب دریا

و رودخانه و... فرق می‌کند. چند نفری هم که زنده ماندند، دستگیر و بلافاصله اعدام شدند. ظاهرا دستور رضاخانی بود که اعدامشان کنند تا دیگر کسی هوس فرار از زندان به سرش نزند. سیل که در کال قره‌خان آمد، در نهر نادری جریان پیدا کرد. می‌توان گفت نهر نادری در مسیر همان دره‌ای که از بین رفت، کشیده شده بود. گودی دیگر که دره اصلی مشهد بوده، همین است که کشف رود در آن جریان داشته است و دارد. آب بارش‌های فصلی، از ارتفاعات دوطرف، می‌آمده و می‌ریخته به کشف رود و رودخانه پربابی می‌ساخته است که مردم مشهد به آن «دریا» می‌گفتند. خیابان دریا که الان شده است «وحید»، به همین موضوع اشاره دارد. البته الان دیگر آبی نیست که به کشف رود بریزد، هر چه هست فاضلاب است.

شهریار

۳۱ شهریور ۱۳۹۱
۱۱ محرم ۱۴۴۴
شماره ۲۲۲۰

۱۵



تاریخ و هویت

یادداشت

نگاهی به تاریخچه ایجاد تکایا در ایران و مشهد (قسمت دوم)
تغییر نام تکیه به حسینیه



خراسان یازده رضا سلیمان نوری

پیش از این در نوشتاری به شرح تاریخچه ایجاد بنای مذهبی موسوم به تکیه، در ایران و تغییرات کاربری آن از زمان ایجاد تا کنون پرداختم. همچنین اشاره کردم که در سال‌های پس از مشروطیت کم‌کم لغت تکیه در فرهنگ عمومی ایرانیان کمرنگ شده و واژه حسینیه جای آن را گرفته است. در این نوشتار، کمی درباره واقعیت لغوی «حسینیّه» و چگونگی جانشین شدن آن به جای واژه تکیه خواهم نوشت. در سال‌های نخستینی که تکایا از محل‌هایی برای استراحت و اسکان در راه‌ماندگان و بی‌بضاعتان یا همان کاربری ص‌ف مسجد نبی^(ص) و چله‌نشینیی و سلوک اهل طریقت یا به مثابه خانقا بودن، به مکانی برای نمایش‌های مذهبی چون تعزیه‌خوانی و شبیه‌خوانی تبدیل می‌شدند، این مجموعه‌ها دارای بخش‌های مجزا و مشخصی بودند که هر کدام کاربرد ی خاص داشتند. در تکایای مورد نظر که در دوره صفوی تا اواسط دوره قاجار در جای‌جای کشور ایجاد شدند، مانند تکایای دوره‌های قبل، دو بخش جداگانه برای اقامت زنان و مردان وجود داشت و همین امر ا‌می‌توان بزرگ‌ترین وجه تمایز تکایا با خان‌ها یا کاروان‌سراهای درون شهری در کنار وضعیت اختلاف جایگاه مالی ساکنان هر کدام دانست، چه در این قسم دوم، فضاهای سکونت کاملاً مشابه هم بود و هیچ فضای خاصی برای زنان در نظر گرفته نشده بود. البته در تکاپا پس از تبدیل شدن آن‌ها به مکانی برای اجرای آیین‌های نمایشی عزاداری، فضای سومی هم ایجاد شد که از دو فضای قبلی بزرگ‌تر و مخصوص برگزاری این نوع برنامه‌ها بود.

نکته شایان توجه که پیوند دهنده گذشته تکایا و حسینیه‌ها هم محسوب می‌شود، نام‌های خاص فضاهای سه‌گانه تکاپای دوران مورد نظر یعنی عهد صفوی تا سال‌های منتهی به مشروطه بود. بر اساس اطلاعات مکتوبی که از آن زمان به صورت‌هایی چون تاریخ‌نگاری‌ها، سفرنامه‌ها، فرمان‌ها و متن‌های دولتی و حتی طومارهای عزاداری باقی مانده است، کوچک‌ترین مکان سر پوشیده این تکایا که به بانوان اختصاص داشت، «زینبیه» نامیده می‌شد. همچنین فضایی که در میانه‌آن، هنرمندان تعزیه‌خوان به اجرای برنامه خود می‌پرداختند و دو فضای مردانه و زنانه در دو طرف آن قرار می‌گرفت و به صورت معمول، یک سمتش، محل آماده‌سازی هنرمندان تعزیه به‌بود و سمت دیگرش بناهای دارای کاربری عمومی مجموعه تعزیه‌آشپزخانه قرار داشت، «عباسیه» خوانده می‌شد، فضای سر پوشیده‌ای نیز که در آن مردان عزادار اجتماع می‌کردند، «حسینیّه» نامیده می‌شد. خوشبختانه در حال حاضر، حداقل یک تکیه یعنی تکیه قاجاری معاون الملک در کرمانشاه با داشتن هر سه فضای ذکر شده، موجود است و گواهی برای بازنمایی دوران اوج تکاپای ایرانی محسوب می‌شود.

البته آنچه گفته‌شد، یعنی داشتن هر سه فضای مورد نظر، برای همه تکاپای ایرانی صدق نمی‌کند؛ زیرا به‌رغم گسترش هنر شبیه‌خوانی در دوران قاجار، باز هم در بسیاری از تکاپا به دلیل شرایط فیزیکی خاص آن‌ها و کمبود فضا، امکان بهره‌مندی از این هنر برای بازگو کردن واقعیت عاشورا فراهم نبود و بر این اساس فضای عباسیه حذف می‌شد، اما در همه تکاپا دو فضای زینبیه و حسینیّه وجود داشت. همین موضوع کلی هم باعث شد پس از سال‌هایی که به دستور پهلوی اول، نه تنها برپایی هر نوع مجلس عزایی برای شهدای کربلا ممنوع شده بود، بلکه برگزاری هر فعالیتتی حتی نمایشی که دال بر پاسداشت بزرگان دین اسلام باشد، چه به صورت عزا و چه جشن، منجر به بازداشت و زندانی شدن دست‌اندرکاران آن می‌شد. شرایط اداره فضاهای مذهبی تغییر کند و با توجه به فضای جامعه، از اغلب تکاپای تعطیل‌شده در این دوره، تنها فضای مردانه یا همان حسینیّه آن استفاده شود، تاحدی که دیگر نه تنها نام تکیه برای مردم به واژه‌ای کم‌تر شناخته‌شده تبدیل شد، که حتی لغات زینبیه و عباسیه هم به فراموشی سپرده شد.

این مهم تا آنجا پیش رفت که بنایی چون تکیه کرمانی‌های مشهد که در سال‌های بعد از دوران رضاشاهی بار دیگر قدراست‌کرد و نه تنها فضاهای سه‌گانه‌اش احیا شد، که حتی امکان سکونت مسافران کم‌برخوردار هم در آن- که همان کاربری ص‌ف مسجد نبی^(ص) یا کاربری نخستین تکاپا بود- فراهم شد و صد البته کاربری عباسیه‌ای آن بنا یعنی محل برگزاری تعزیه‌خوانی سید و سالار شهیدان^(ع) نیز در آن احیا شد. نامش به حسینیّه تغییر کرد، تاجایی که مدیران کنونی این بنا تأکید می‌کنند که این مجموعه از ابتدا حسینیّه بوده است. حال آنکه در نقشه سال ۱۲۴۸ شمسی مشهد موسوم به «نقشه جلیس» که در آن حدود ۵۰ تکیه وقت مشهد مشخص شده، از این بنا با نام «تکیه کرمانی‌ها» و نه «حسینیّه کرمانی‌ها» یاد شده است. درست به همین نحو است وضعیت تکیه حوض محمد علی‌خان در کوچه مسجد ملاهاشم بالاخیابان که همانند تکیه کرمانی‌ها تا قبل از کرونا پذیرای گروه‌های شبیه‌خوان بود، هرچند نامش را به حسینیّه تغییر داده بودند. البته در این بین، تکاپایی هم در مشهد بوده‌اند که به مرور زمان با خواندن صیغه مسجد برای آن‌ها به مسجد تبدیل شده‌اند که آن‌شاء... در نوشتار بعد به این موارد و همچنین سرنوشت تعدادی دیگر از تکاپای قدیمی مشهد اشاره می‌کنم.

خبر سوخته

روزنامه «رعد» به مدیریت و صاحب‌امتیازی سید ضیاءالدین طباطبایی در اواخر سال ۱۲۳۱ هجری قمری منتشر شد. پیش از آن، ضیاءالدین، روزنامه‌های «شرق» و «برق» را چاپ و منتشر می‌کرد که توقیف شدند؛ با این حال او روزنامه سوم خود یعنی رعد را هم با سبک و سیاقی دور روزنامه قبلی چاپ می‌کند و در آن، علاوه بر اخبار شهری، مقالات انتقادی بسیاری را با قلمی تند علیه دولت و رجال وقت می‌نویسد.

دشت مشهد میان دو ورشته کوه قرار گرفته است، «اژدرکوه» در شمال و «ارتفاعات خلیج» در جنوب. این دشت دوزخکش هم دارد که آب بارش‌های فصلی بین آن‌ها جاری می‌شده است؛ دودره، به معنی جایی با ارتفاع کم که با رشته‌ارتفاعات احاطه شده، جغرافیای مشهد را تشکیل می‌دهد.

یکی از این دره‌ها که دیگر از بین رفته است، درست در محلی واقع بوده که حرم مطهر قرار دارد. می‌دانید که حرم مطهر در گودی قرار دارد؛ یعنی چه از سمت پیش روی حضرت از فلکه آب، چه از سمت پشت سر حضرت از فلکه طبرسی به سمت روضه منوره بیایید، پایین و پایین‌تر می‌روید. حرم مطهر پیش از دفن حضرت رضا^(ع) در آن، باغی بوده است در حاشیه و ستای نوغان. همین واقعیت تاریخی نشان می‌دهد که آنجا

یادداشت شفاهی